

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز

سال دوازدهم، شماره‌ی دوم، تابستان ۱۳۹۹، پیاپی ۴۴، صص ۱۷۱-۱۸۷

[DOI:10.22099/jba.2019.31909.3256](https://doi.org/10.22099/jba.2019.31909.3256)

بررسی پیکرمندی در غزل‌های سعدی با تکیه بر نظریه‌ی هالیدی و حسن

راضیه فانی اسکی* علی صفایی**

دانشگاه گیلان

چکیده

در دهه‌های اخیر آرای گوناگونی در زمینه‌ی نشان‌دادن انسجام و دست‌یابی به عمق معنایی اثر ارائه شده است که در همه‌ی آن‌ها تحلیل متن، در مرکز بازخوانی‌هاست؛ از جمله نظریه‌ی هالیدی و حسن (۱۹۷۶م) که در بررسی کلیت منسجم متن، سازنده و پویاست. از این‌رو در پژوهش حاضر با استفاده از نظریه‌ی انسجام متن هالیدی و حسن در زبان‌شناسی ساختگرا به تحلیل و بررسی نشانه‌های مختلفی چون نشانه‌های واژگانی، آوایی، نحوی و معنایی در نظام زبان غزل سعدی پرداخته شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهند که شعر سعدی (از جمله شعر مورد نظر)، انسجامی نیرومند در سطوح واژگانی، پیوندی، موسیقایی، آوایی و معنایی دارد و آنچه این انسجام و وحدت را می‌آفریند، اندیشه‌ی عمیق شاعر است که در بستر محور طولی اشعار جریان یافته است.

واژه‌های کلیدی: انسجام غزل سعدی، ساختار غزل سعدی، نظریه‌ی هالیدی و حسن.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی raziefani@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

** استاد زبان و ادبیات فارسی safayi.ali@gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۴/۱۸

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۱۰/۹

۱. مقدمه

در ادبیات مدرن، تحقیقات و مطالعات فراوانی در زمینه‌ی بررسی آثار کلاسیک و غنایی با شیوه‌ای علمی و نوین صورت می‌پذیرد. یکی از این شیوه‌ها، زبان‌شناسی نوین است که از آغاز قرن بیستم و نشر اندیشه‌های فردینان دو سوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳) به صورت یک رشته‌ی علمی مستقل در کنار سایر علوم تکوین یافته و شاخه‌های گوناگون آن، به سرعت رشد کرده است. از جمله زبان‌شناسی ساختارگرا که امروزه یکی از نگرش‌های مسلط در زبان‌شناسی نظری است. نقش‌گرایان کار خود را با تکیه در حیطه‌ی کلام آغاز می‌کنند. بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز ساختارگرا، مایکل هالیدی (Michael Halliday) به همراه رقیه حسن (Roque Hassan) بر این باورند که «زبان وسیله‌ای در تعامل اجتماعی و واحدی برای تحلیل بافت است. با این کارکرد، نوع رابطه‌ی واحدهای زبانی و ارتباطات ظاهری آن‌ها با بافت متن است که موجد معانی خاص می‌شود» (Halliday, 1985: 40). انسجام متنی (Textual Cohesio) از مباحث مطرح‌شده در تجزیه و تحلیل زبان‌شناسی متن است و به عقیده‌ی هالیدی و حسن «منظور از آن، انسجام درونی متن یا روابط بین جمله‌هاست و یا به عبارت دیگر، وابستگی تعبیر و تفسیر عناصری دیگر در درون خود متن» (Halliday & Hasan, 1976:4). این روابط و مناسبت‌ها به متن وحدت و یکپارچگی می‌بخشد؛ به گونه‌ای که ما می‌توانیم متن منسجم و به هم پیوسته‌ای را از مجموعه‌ای از جمله‌های نامنسجم و درهم‌ریخته تشخیص دهیم.

۱.۱. اهمیت تحقیق و روش پژوهش

یکی از ارزشمندترین آثار غنایی که حوزه‌ی وسیعی را در ادبیات فارسی به خود اختصاص داده است، غزلیات سعدی است. اگر به گفته‌ی میلتون (۱۶۰۸-۱۶۷۴م)، که شعر باید «ساده، محسوس و پرشور» باشد، صفت «والا» را هم بیافزاییم، تا سروده‌های کم‌مایه‌ی احساساتی را شامل نشود، باید گفت که در ادب گذشته‌ی ما شعر سعدی مصداق کامل چنین توصیفی است (رک. موحد، ۱۳۷۸: ۹۳). آثار سعدی به ویژه غزلیات

او، همواره مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. در زمینه‌ی انسجام غزل‌های او اشاراتی کوتاه و پراکنده در حوزه‌ی ادبیات فارسی موجود است. اما نکته‌ی درخور توجه این است که اغلب اندیشمندان به وحدت مضمونی اشعار سعدی اشاره کرده‌اند؛ اما به چند و چون این وحدت در غزل‌ها توجهی نکرده‌اند و مهم‌تر از آن، این‌که سخنی از انسجام واژگانی به میان نیامده است؛ بنابراین جای تحلیل علمی و بررسی ساختاری غزلیات سعدی خالی است. این پژوهش در پی توصیفی دقیق از انسجام متنی و پیکرمندی غزلی از سعدی، از طریق بررسی «ساختار معنایی» (فرم درونی) و «ساختار واژگانی» (فرم بیرونی) است.

اهمیت این پژوهش از جنبه‌ی نظری، آن است که مباحث مربوط به یکپارچگی را در غزلی از سعدی با عوامل الگوی انسجام‌بخش هالیدی و حسن تطبیق می‌دهد. هدف از انجام این مقاله، نشان‌دادن عناصر ایجاد انسجام در کلام سعدی است؛ بنابراین، روابط معنایی و واژگانی هر یک از ابیات، به‌عنوان واحدهای ساختاری غزل با موضوع اصلی و نیز با یکدیگر نشان داده می‌شود و عوامل انسجام‌آفرین در آن مشخص خواهد شد. درنهایت با شناخت ویژگی‌های انسجامی در غزلیات سعدی، ارزش متنی و ساختاری این کتاب بر ارزش‌های تاریخی، زبانی و بلاغی آن افزوده می‌شود و این امر به درک عمیق‌تری از خوانش آن منجر خواهد شد.

۲.۱. پیشینه‌ی پژوهش

در زمینه‌ی بررسی انسجام و پیوستگی متن بر مبنای نظریه‌ی هالیدی و حسن، پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته است. در این میان برخی پژوهشگران، کاربرد یکی از عوامل دستوری یا واژگانی را تحلیل کرده‌اند؛ مانند آقاگل‌زاده و همکاران (۱۳۹۰) که در مقاله‌ی خود، بر مبنای دستور نقش‌گرای هالیدی، به بررسی انواع فعل‌های به‌کاررفته در چهار داستان از آل‌احمد و هدایت پرداخته‌اند و درنهایت به این نتیجه رسیده‌اند که آل‌احمد دیدگاهی واقع‌گرایانه‌تر دارد و هدایت به انسان به صورت فردی توجه بیشتری دارد.

گذشته از این، الگوه‌ی جوفنقانی (۱۳۹۵) براساس الگوی انسجام غیرساختاری (دستوری و واژگانی) هالیدی و حسن، نحوه‌ی شکل‌گیری انسجام در غزلی از حافظ را به منظور رسیدن به روشی جامع در پژوهش انسجام غیرساختاری نشان داده است.

پورنامداریان و ایشانی (۱۳۸۹)، بر مبنای نظریه‌ی هالیدی، به بررسی انسجام در غزل حافظ پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که با کاربرد این نظریه، می‌توان درجه‌ی پیوستگی هریک از غزلیات حافظ را با دیگر متون ادبی از لحاظ کمی مشخص کرد.

عباسی و همکاران (۱۳۹۵) نیز بر پایه‌ی نظریه‌ی هالیدی و حسن به بررسی انسجام واژگانی در متن سوررئالیستی بوف کور پرداخته‌اند. در این پژوهش، «تکرار» اساسی‌ترین عامل انسجام واژگانی است و نشان داده می‌شود که متون سوررئالیستی با زیرپا گذاشتن زبان معیار و آزادی زبان و واژگان در متن، انسجام واژگانی دارند.

علاوه‌بر آنچه ذکر شد، در زمینه‌ی انسجام در غزل‌های سعدی، ایشانی (۱۳۹۳)، به تحلیل مقایسه‌ای عوامل انسجام متن در دو غزل حافظ و سعدی و تأثیر آن بر انسجام متن پرداخته است و یاققی و فلاحی (۱۳۸۹) به بررسی و مقایسه‌ی انسجام متنی در ده غزل سعدی و بیدل دهلوی پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که غزلیات دو شاعر، از دیدگاه انسجامی متفاوت هستند و هریک ویژگی‌های خاص خود را دارند. اما به نظر می‌رسد در این میان، جای پژوهشی که در آن به‌طور خاص، به شناخت عوامل انسجام‌آفرین و بررسی درجه‌ی انسجام در غزلیات سعدی بر مبنای نظریه‌ی هالیدی و حسن پرداخته باشد، خالی است.

۲. مبانی نظری

۱.۲. الگوی انسجام در نظریه‌ی هالیدی و حسن

هالیدی و حسن از جمله افرادی هستند که در ساختمان متنی و روابط بین جمله‌ای، در زبان انگلیسی مطالعه‌ها و پژوهش‌های گسترده‌ای انجام داده‌اند. آنان در این مطالعه‌ها، روابط میان جمله‌ای متن را انسجام نامیده و آن را چنین تعریف کرده‌اند: «انسجام یک

مفهوم معنایی است که به روابط معنایی موجود در متن اشاره می‌کند و آن را به‌عنوان یک متن، مشخص می‌کند» (Halliday & Hasan, 1976: 4). «براساس نظریه‌ی آن‌ها، ممکن است درجه‌ی انسجام متن کم یا زیاد باشد. ولی یک گفتار، زمانی متن نامیده می‌شود که هم انسجام صوری و هم پیوستگی معنایی داشته باشد. هالیدی و حسن عقیده دارند که انسجام ناشی از عناصری است که جزء نظام زبان است» (لطفی‌پورساعدی، ۱۳۷۱: ۳۰).

عناصر فراوانی در ایجاد ارتباط میان جمله‌ها و انسجام متن نقش دارند. هالیدی و حسن این عناصر را به سه دسته‌ی عناصر دستوری، لغوی و پیوندی تقسیم کرده‌اند (همان: ۳۰).

۱.۱.۲. عناصر دستوری

عناصر دستوری، شامل گزینه‌های ارجاع (Reference) و حذف و جایگزینی است. ارجاع عبارت است از رابطه‌ای که میان یکی از عناصر متن و عنصری دیگر برقرار است. منظور از ارجاع، کاربرد انواع مختلف ضمیر در متن است که با ایجاد ارتباط بین جمله‌ها باعث انسجام بین آن‌ها می‌گردد و درک معنای آن‌ها، بدون رجوع به عناصر دیگر امکان‌پذیر نیست (رک. لطفی‌پورساعدی، ۱۳۸۷: ۱۱۱). درک روابط ارجاعی در متن برای رسیدن به مفهوم متن و بافت آن و در نتیجه انسجام متن، بسیار مهم است؛ زیرا در یک متن، باید در جستجوی عواملی بود که به قبل یا بعد از خود ارجاع داده‌اند (Halliday & Hasan, 1976: 3). ارجاع به دو نوع درون‌متنی و برون‌متنی تقسیم می‌شود. ارجاع‌های برون‌متنی به تولید متن کمک می‌کنند و ارجاع‌های درون‌متنی سبب بروز انسجام در متن می‌شوند. ارجاع درون‌متنی خود به سه نوع پس‌رو (مرجع ضمیر پس از عنصر ارجاع‌دهنده می‌آید)، پیش‌رو (عنصر ارجاع‌دهنده پیش از مرجع خود قرار می‌گیرد) و سنجشی (عنصر ارجاع‌دهنده به وسیله‌ی سنجش با عنصری دیگر معین می‌شود) تقسیم می‌شود.

حذف و جایگزینی، رابطه‌های واجی-دستوری را بین واژگان برقرار می‌کنند و «منظور از حذف، حذف یک یا چند عنصر جمله در قیاس با عناصر قبلی در متن است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۳: ۳۲). جانشینی یکی از روابط انسجامی است که در آن به جای تکرار یک صورت خاص در متن، از واژه‌ای دیگر استفاده می‌شود. جانشینی رابطه‌ای بین واژه‌هاست نه معانی؛ بنابراین انواع جانشینی به لحاظ دستوری طبقه‌بندی شده‌اند. عنصر جانشین می‌تواند اسم، فعل یا جمله باشد (رک. ایشانی، ۱۳۹۳: ۱۷).

۲.۱.۲. عناصر واژگانی

این‌گونه از انسجام، مبتنی بر رابطه‌ی واحدهای زبان به لحاظ محتوای معنایی‌شان با یکدیگر است و متن به‌واسطه‌ی این روابط، می‌تواند تداوم و انسجام یابد؛ از این رو «وظیفه‌ی عمده‌ی معناشناسی واژگانی، مشخص کردن روابط معنایی واژگان است» (ترسک، ۱۳۸۰: ۸). هم‌آیی، هم‌معنایی، تکرار و تضاد، از عناصر اصلی انسجام واژگانی هستند.

«هم‌آیی برخلاف تکرار، هم‌معنایی و غیره در گرو رابطه‌ای معنایی میان دو واحد واژگانی نیست؛ بلکه ناظر گرایشی است که برخی از واژه‌ها به وقوع در کنار هم دارند» (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۶۸-۷۰). این رابطه «عبارت است از ارتباط بین کلماتی که به یک حوزه‌ی معنایی تعلق دارند. وجود این‌گونه ارتباط معنایی بین کلماتی که با هم در یک متن واقع می‌شوند، باعث به‌وجود آمدن انسجام متن می‌گردد» (لطفی‌پورساعدی، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

در هم‌معنایی چند واحد واژگانی، معنای اندیشگانی واحدی دارند (رک. مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۶۸). با توجه به این امر که اصولاً دو واژه‌ی عیناً هم‌معنای هم وجود ندارد، هم‌معنایی را به دو گونه‌ی بافت مقید (context-dependent synonymy) و تحلیلی تقسیم می‌کنند. در نوع اول، واژه‌ای برحسب بافت، جانشین واژه‌ای دیگر می‌شود؛ در گونه‌ی هم‌معنایی تحلیلی، واژه‌ای با مجموعه‌ای از شرایط لازم و کافی مفهوم خود هم‌معنا تلقی می‌شود (رک. صفوی، ۱۳۸۳: ۱۰۹).

در تکرار، عناصری از جمله‌های قبلی در جمله‌های بعدی متن تکرار می‌شود و این تکرار می‌تواند به صورت تکرار عین واژه، تکرار مترادف، تکرار واژه‌ای که نسبت به واژه‌ی قبلی شمول معنایی دارد، یا تکرار واژه‌ی عام باشد (رک. اخلاقی، ۱۳۷۷: ۸۵-۸۷). واحدهای واژگانی در تضادهای، معناهای متضادی با یکدیگر دارند. در معنی‌شناسی عمدتاً از اصطلاح تقابل (Opposition) به جای تضاد (Antonym) استفاده می‌شود. «زبان الزاما محتاج واژه‌های هم‌معنی نیست و تضاد معنایی یکی از ویژگی‌های نظام‌مند و بسیار طبیعی زبان است» (پالمر، ۱۳۸۱: ۱۳۷). تضاد و تقابل معنایی در بافت متن، به گونه‌های مختلفی نمود پیدا می‌کند که عبارتند از:

تقابل مدرج (Gradable opposition): این تقابل در میان صفت‌ها قرار گرفته و از لحاظ کیفیت، قابل درجه‌بندی است؛

تقابل مکمل: در این تقابل، نفی یک واژه، به معنی اثبات دیگری است؛

تقابل دوسویه: در این نوع تقابل، واژگان متقابل در رابطه‌ای متقابل قرار می‌گیرند؛

تقابل جهتی (Directical opposition): نوع دیگر از جفت‌های متقابل در قالب

تقابل‌های جهتی قرار می‌گیرند؛

گروهی دیگر از واژه‌های متقابل، به وسیله‌ی واژه‌های منفی‌ساز در مقابل هم

قرار می‌گیرند؛

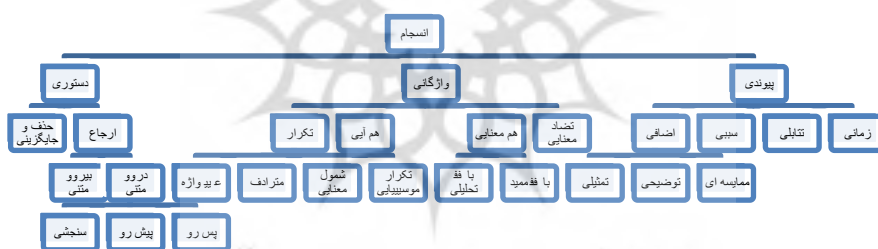
تقابل ضمنی: در این دسته، دو واژه در معنای ضمنی با هم تقابل دارند (رک. صفوی،

۱۳۸۳: ۱۱۹-۱۲۰).

۳.۱.۲. عناصر پیوندی

در نظریه‌ی هالیدی، ارتباط معنایی و منطقی جمله‌ها، بندها و پاره‌گفتارها، عامل اصلی و ضروری انسجام و یکپارچگی متن است. به این نوع رابطه، «انسجام پیوندی» گفته می‌شود که با عوامل ربطی شکل می‌گیرد. این عوامل در ابتدا یا بین دو جمله‌ی مستقل به کار برده می‌شوند و گاهی نیز رشته‌های وسیع‌تری از جمله، مانند دو بند یا پاره‌ی متن را به هم می‌پیوندند (رک. نوروزی و غلامحسین‌زاده، ۱۳۸۸: ۱). وجود ارتباط معنایی و منطقی بین

جمله‌های یک متن در نظریه‌ی هالیدی، به چهارگونه‌ی «اضافی» (Additive)، «سببی» (Causal)، «تقابلی» (Adversative) و «زمانی» (temporal) تقسیم می‌شود. توضیح این نکته لازم است که روابط معنایی بین جمله‌ها، کاملاً جنبه‌ی درونی دارد و هیچ‌گونه نماد بیرونی بین آنها وجود ندارد؛ بلکه با دقت در محتوا می‌توان به رابطه‌ی بین جمله‌ها پی برد. اما پیونددهنده‌هایی از قبیل «علاوه بر این»، «برای مثال»، «بنابراین»، «زیرا»، «اگرچه»، «اما»، «سرانجام» و... به لحاظ کارکرد معنایی ویژه‌ای که دارند، پیوندهای معنایی گوناگونی بین عناصر متن برقرار می‌کنند. به گونه‌ای که رابطه‌ای سازماند میان عناصر گوناگون زنجیره‌ی کلام به وجود می‌آورند و در انسجام متن ایفای نقش می‌کنند. با توجه با آنچه ذکر شد، عناصر انسجام متن بر مبنای آرای هالیدی و حسن را می‌توان به‌طور خلاصه در نمودار زیر نشان داد:



۳. تحلیل غزل

پس از معرفی اصول اولیه‌ی این نظریه، لازم است روش بررسی انسجام در یک متن توضیح داده شود.

دوش بی روی تو آتش به سرم بر می‌شد	و آبی از دیده می‌آمد که زمین تر می‌شد
تا به افسوس به پایان نرود عمر عزیز	همه شب ذکر تو می‌رفت و مکرر می‌شد
چون شب آمد همه را دیده بیارآمد و من	گفتی اندر بن مویم سر نشتر می‌شد
آن نه می بود که دور از نظرت می‌خوردم	خون دل بود که از دیده به ساغر می‌شد

از خیال تو به هر سو که نظر می‌کردم	پیش چشمم در و دیوار مصور می‌شد
چشم مجنون چو بخفتی، همه لیلی دیدی	مدعی بود اگرش خواب میسر می‌شد
هوش می‌آمد و می‌رفت و نه دیدار تو را	می‌بدیدم، نه خیالم ز برابر می‌شد
گاه چون عود بر آتش، دل تنگم می‌سوخت	گاه چون مجمره‌ام دود به سر بر می‌شد
گویی آن صبح کجا رفت که شب‌های دگر	نفسی می‌زد و آفاق منور می‌شد
سعدیا عقد ثریا مگر امشب بگسیخت	ورنه هر شب به گریبان افق بر می‌شد

(سعدی، ۱۳۸۱: ۴۳۶)

۱.۳. انسجام دستوری

۱.۱.۳. ارجاع

در غزل مورد بررسی، نمونه‌هایی از انواع ارجاع، موجب پیوند دستوری شده‌اند:

- بیت چهارم: عبارت «آن نه می بود... خون دل بود...» را می‌توان در زیرمجموعه‌ی ارجاع سنجشی جای داد؛ زیرا «می» با «خون دل» سنجیده شده است.

- بیت ششم: ضمیر «ش» در مصراع دوم به واژه‌ی «مجنون» در مصراع اول بازمی‌گردد که از انواع ارجاع پس‌رو است.

- بیت نهم: ضمیر «آن» قبل از واژه‌ی «صبح» قرار گرفته است که از انواع ارجاع پیش‌رو است.

- نکته‌ی قابل توجه این است که در محور عمودی این شعر، شاهد ارجاع‌های برون‌متنی فراوانی هستیم؛ زیرا مرجع ضمیر «ت/ تو» در بیرون متن است و اگرچه شاعر همواره معشوق خود را با ضمیر «تو» خطاب می‌کند، این سوال برای مخاطب به جا می‌ماند که «تو» چه کسی است؟ آیا شاعر دوست خاصی را خطاب قرار داده است یا خیر؟ به عبارتی دیگر آیا این معشوق شخص خاصی است یا به صورت نمادین از این کلمه استفاده شده است؟ در هر صورت این امر بر ما پوشیده است.

۲.۱.۳. حذف و جایگزینی

حذف یکی از ارکان جمله، از هنرهای خاص سعدی است. این ویژگی را می‌توان از مشخصه‌های سبکی او دانست؛ زیرا حذف‌های سعدی به قرینه‌های لفظی و معنوی بسیار است. در این غزل حذف در امر انسجام، در هر دو محور طولی و عرضی چندین بار موجب پیکرمندی شعر شده است:

- در بیت چهارم عبارت «آنچه دور از نظرت می‌خوردم» به قرینه‌ی مصراع اول حذف می‌شود.

- در بیت ششم هم، واژه‌ی مجنون به همین قرینه ذکر نشده است.

- در ساختار واژگان غزل به عناصری برمی‌خوریم که بیانگر اندوه ناشی از فراق هستند. در مصراع اول عبارت «آتش به سرم بر می‌شد»، اندوه و سوزش و تشویش شاعر را نشان می‌دهد. این حالت در محور عمودی به وسیله‌ی عبارات جانشین‌شونده‌ی دیگری جلوه پیدا می‌کند؛ عباراتی همچون: آمدن آبی که از دیده زمین تر کند؛ بیت سوم: اندر بن موی سر نشترشدن؛ بیت چهارم: خون دل خوردن؛ بیت پنجم: مصورشدن در و دیوار پیش چشم شاعر؛ بیت ششم: چشم مجنون همه لیلی دیدی؛ بیت هفتم: هوش می‌آمد و می‌رفت؛ بیت هشتم: دل تنگم می‌سوخت، دود به سر بر می‌شد.

- علاوه‌براین، در محور طولی لغات و اصطلاحاتی را مشاهده می‌کنیم که بیانگر نبود یار هستند و جانشین عبارت «بی روی تو شده‌اند»؛ بدین ترتیب: بیت دوم: ذکر تو؛ بیت چهارم: دور از نظرت؛ بیت پنجم: خیال تو؛ بیت هفتم: نه دیدار تو را می‌دیدم؛ بیت هشتم: دل تنگ (به سبب دوری). این واژگان و عبارات‌ها از ملازمات شب هجران هستند؛ یعنی آنچه سعدی در طول شعر از آن سخن می‌گوید.

۲.۳. انسجام واژگانی

زبان سعدی لطافت و روانی بی‌نظیری دارد. عناصری که در غزل او به کار گرفته شده‌اند، کاملاً براساس نظمی خاص و دقیق‌گزینش شده‌اند. روابط معنایی میان واژگان در اشعار سعدی صورت‌های گوناگونی دارد؛ از جمله:

۱.۲.۳. تکرار

تکرارها در غزل سعدی را می‌توان به صورت زیر نشان داد:
تکرار عین واژه: در این غزل واژگانی را به تکرار می‌بینیم که علاوه بر ایجاد انسجام واژگانی، نقش و اهمیت آن‌ها در محور طولی پررنگ‌تر نشان داده می‌شود. این واژگان عبارتند از:

واژه‌ی «نظر» در بیت‌های ۴، ۵	«آتش» و «سر» در بیت ۱، ۸
عبارت «گاه‌چون» در دو مصراع بیت ۸	«خیال» در بیت‌های ۵، ۷
«تو. ت» در بیت‌های ۱، ۲، ۴، ۵، ۷	«من.م» در بیت‌های ۱، ۳، ۴، ۵، ۷

تکرار در ساختار موسیقایی غزل

۱.۱.۲.۳. سطح آوایی

کلمات قافیه: تر، مکرر، نشتر و... هستند. قافیه‌ها در غزل به مصوت کوتاه «-» و حرف روی «ر» ختم می‌شوند. تکرار واکه و هم‌خوان پایانی در واژگان قافیه، علاوه بر ایجاد انسجام آوایی، حالت اندوه شاعر را جلوه‌ی بیشتری می‌بخشند. علاوه بر قافیه، تکرار مصوت بلند «آ» در طول غزل (۲۸ بار) را می‌توان مهم‌ترین عامل ایجاد توازن آوایی در محور طولی و عرضی ابیات دانست. همچنین، تکرار حرف صامت «د» (۴۰ بار) نقش تأثیرگذاری در ایجاد انسجام آوایی ایفاء کرده است.

۲.۱.۲.۳. سطح واژگانی

آرایش هجایی در هر مصراع فاعلاتن فعلاتن فعل لن در بحر «رمل مثنی‌م مخبون اصلم» است که به دلیل قالب بودن مصوت بلند «آ» از اوزان آرام و سنگین است. شاعر در غزل‌های زیادی از این وزن استفاده کرده است. به‌ویژه غزل‌هایی که از احساسات پرشور خود می‌گوید (خواه شادی یا غم).

فعل «می‌شد» در طول ابیات، تکرار شده و موجب انسجام آوایی و واژگانی است. ردیف در غزل فرود شعر است. شاعر از دوش سخن می‌گوید و از این طریق در زمان

حال، یاد گذشته می‌کند؛ بنابراین وجه ماضی فعلِ ردیف بیش از پیش، بر آهنگ غم شعر افزوده است؛ زیرا یکی از سودهای ردیف این است که علاوه بر ایجاد موسیقی و حالت معنوی شعر، در کنار قافیه در القاء مفهوم بسیار مؤثر است (رک. شفیع کدکنی، ۱۳۸۱: ۱۴۱). وحدت مضمونی در غزل‌های مردف بالاست و در بسیاری از غزل‌های دارای ردیف، ردیف از مهم‌ترین عوامل پیوند معنایی و واژگانی است.

در این غزل واژه‌ی «دوش / شب» بسامد زیادی دارد (۶بار) که علاوه بر ایجاد انسجام واژگانی / آوایی در محور طولی، بیانگر سنگینی، سکوت و سختی این شب در خاطر سعدی است.

۲.۲.۳. هم‌معنایی

هم‌معنایی در غزل مورد بررسی، در محور طولی و عرضی شعر به این صورت نقش ایفاء کرده است: هم‌معنایی واژگان «می‌رفت و می‌شد» در مصراع دوم بیت دوم؛ هم‌معنایی «نظر، چشم و دیده» در محور طولی؛ هم‌معنایی عبارات «آتش به سر شدن، سر نشتر در بن مو بودن و دود به سر شدن» در محور طولی که هر چهار عبارت؛ نشان‌دهنده‌ی نهایت بی‌قراری و عذاب شاعراند.

۳.۲.۳. شمول معنایی (رابطه‌ی جزء و کل)

این رابطه بر مناسبات میان برخی واحدهای واژگانی اشاره دارد که به لحاظ معنایی، جزئی از برخی دیگرند. این رابطه نیز در غزل‌های سعدی، به‌ویژه در غزل‌های وصفی، نقش مهمی در امر انسجام دارد؛ زیرا شاعر در این گونه از غزل‌ها در هر بیت، به وصف یکی از اجزای یار پرداخته است. در غزل مورد بررسی هم، سعدی از واژگان «چشم / دیده، سر، عمر، دل، موی و هوش و خیال» در محور طولی سخن به میان آورده است که همگی جزئی از وجود او هستند.

۴.۲.۳. تضاد معنایی

می‌توان گفت که امر تقابل در غزل‌های سعدی به‌وفور پیدا می‌شود و درحقیقت یکی از ارکان اصلی انسجام در اشعار او تقابل و تضاد است. در شعر مورد نظر هم، به مواردی از انواع تضاد و تقابل در محور طولی و عرضی برمی‌خوریم که به‌ترتیب ابیات عبارتند از:

۱. آب، ترشدن و آتش و برشدن (مکمل)	۷. مجنون و مدعی (ضمنی)
۲. افسوس غفلت از یار و ذکر (ضمنی)	۸. آمدن و رفتن (دوسویه)
۳. آرامیدن و سر نشترشدن اندر بن مو (ضمنی)	۹. آتش و دود (ضمنی)
۴. می (آرامش و غفلت) و خون دل (ضمنی)	۱۰. صبح و شب (مکمل)
۵. بن و سر (جهتی)	۱۱. دیدن و ندیدن (واژه‌ی منفی‌ساز)
۶. خیال و تصویر (ضمنی)	۱۲. شب و افق (دوسویه)

– در محور عمودی یکی از مهم‌ترین دلایل نظام‌مندی واژگانی این غزل، تقابل «من» و «تو» است. درواقع تکرار و تقابل این دو واژه، نقش پیکربندی غزل را به دوش می‌کشد. این تکرار و تقابل را در طول ده بیت می‌توان این‌گونه نشان داد:

بیت اول: تو / م	بیت دوم: عمر (من) / تو
بیت سوم: من / م	بیت چهارم: ت / م
بیت پنجم: تو / م. م	بیت ششم: ش (مجنون): من
بیت هفتم: تو / م. م	بیت هشتم: م. م

– دو واژه‌ی «آمد» و «شد» نیز همین نقش را دارند. تکرار و تقابل دو واژه در طول ابیات، به این صورت است:

بیت اول: می آمد و می شد.	بیت هفتم: می آمد و می رفت.
بیت دوم: نرود، می رفت و می شد.	بیت هشتم: رفت و نفسی می زد به معنی می آمد.
بیت سوم: آمد و می شد.	

۵.۲.۳ هم‌آیی (Collocation)

این رابطه یکی از پر قدرت‌ترین دلایل انسجام بافت متنی و واژگانی در غزل‌های سعدی است. در جدول زیر مجموعه‌ای از هم‌آیی‌های به‌کارگرفته‌شده در محور افقی غزل بررسی شده نشان داده شده است:

خیال، نظر کردن، چشم، مصورشدن و دیدن	روی، سر و دیده
چشم، بختی، خواب، شب و آرامیدن	رفتن، افسوس و دل تنگ
دیدار (چهره) و بدیدم	عود، آتش، سوختن، مجمره و دود و بر شدن
صبح، نفس زدن و منور شدن	می خوردن و ساغر
آب و تر می شد	عقد ثریا، شب و افق

در محور عمودی هم، یکی از دلایل اصلی انسجام واژگانی، کاربرد لغات و اصطلاحاتی است که از لوازم دیدن هستند و بسامد بسیاری دارند. علاوه بر این، به دلیل داشتن رابطه‌ی تکرار، هم‌آیی و هم‌معنایی، موجب انسجام واژگانی ابیات شده‌اند و علاوه بر ایجاد انسجام، حالت انتظار شاعر را بیشتر نمودار کرده‌اند. این واژگان عبارتند از:

بیت اول: دیده؛ بیت سوم: دیده؛ بیت چهارم: نظر، دیده؛ بیت پنجم: نظر می کردم، چشم؛
بیت ششم: چشم، مجنون؛ بیت هفتم: دیدار.

۳.۳ انسجام پیوندی

کارکرد ادات ربط در غزل‌های سعدی قابل ملاحظه است؛ مثلاً در بیت:

دل آینه‌ی صورت غیب‌است ولیکن / شرطست که بر آینه زنگار نباشد (سعدی، ۱۳۸۱: ۴۳۲)

حرف ربط «ولیکن» یکی از نقاط انسجام بافت متن است. به همین صورت، در غزل مورد نظر هم به چند نمونه از این‌گونه برمی‌خوریم:

- در بیت اول، پیوند دو مصراع به وسیله‌ی حرف ربط «و» است. رابطه‌ی آن‌ها رابطه‌ی مجاورت و پیوند دو مصراع از گونه‌ی توضیحی و اضافی است.
- در بیت دوم رابطه‌ی دو مصراع، رابطه‌ی علی و معلولی است و در زیرمجموعه‌ی روابط سببی جای می‌گیرند.
- در بیت سوم رابطه‌ی دو مصراع مقایسه‌ای است و «همه» در برابر شاعر قرار دارند و پیوند از نوع سببی است.
- در بیت‌های چهار، پنج، شش، هفت، هشت و نه، روابط معنایی بین مصراع‌ها از گونه‌ی توضیحی و در نتیجه اضافه‌ای است.
- در بیت دهم حرف ربط «ورنه» جمله‌های دو مصراع را به هم پیوسته است؛ بنابراین رابطه‌ی دو مصراع از نوع شرطی و سببی است.

۴. نتیجه‌گیری

در این پژوهش سعی بر آن بود که بر مبنای نظریه‌ی انسجام هالیدی و حسن، با رویکردی تحلیلی و سبک‌شناسانه به بررسی غزلی از سعدی بپردازیم تا انحاء وحدت و انسجام در آن شناخته شود. ساختارهای زبانی به‌کاررفته در غزل و کلیت شعر، نشان‌دهنده‌ی فضای فراقی حاکم بر آن است. بررسی عناصر هم‌ساز و متقابل در متن و نوع پیوندها در محور عمودی و افقی غزل، درجه‌ی بالای انسجام در شعر و شیوه‌های انسجام‌آفرینی در آن را نشان می‌دهد که همگی شاخصه‌های سبکی شاعر هستند.

عناصر انسجام واژگانی، قدرتمندترین عامل پیوستگی در متن هستند. از میان عناصر انسجام واژگانی هم، به‌کارگرفتن مجموعه‌ای از واژگان متضاد در محور عمودی شعر، تشویش شاعر را به‌خوبی به تصویر می‌کشد. یکی از مهم‌ترین دلایل نظام‌مندی واژگانی این غزل، تقابل «من» و «تو» در محور عمودی است. در واقع تکرار و تقابل این دو واژه، نقش پیکربندی غزل را به دوش می‌کشد. علاوه‌بر این، تکرارها در خدمت مضمون اصلی درآمده‌اند و ضرب‌آهنگ شعر را تقویت کرده‌اند؛ به‌ویژه تکرار واژگانی چون: «نظر، آتش

و خیال» که حالت تشویش شاعر را به خوبی نشان می‌دهد. ساختار موسیقایی غزل که شامل تکرارهای آوایی کامل و ناقص است، در القای مفهوم و اندیشه‌ی نهفته در ورای کلمات شعر بسیار موثر واقع شده است. تکرار مصوت بلند «آ» (۲۸ بار) در طول غزل را می‌توان مهم‌ترین عامل ایجاد توازن آوایی در محور طولی و عرضی ابیات دانست. همه‌ی این‌ها نقش انسجام‌آفرینی در غزل را به عهده دارند و بر مخاطب تأثیر گذاشته، رسیدن به عمق معنایی غزل را هموار می‌کنند.

منابع

- آقاگل‌زاده، فردوس و همکاران. (۱۳۹۰). «سبک‌شناسی داستان براساس فعل: رویکرد نقش‌گرا». *سبک‌شناسی نظم و نشر فارسی (بهار ادب)*، سال ۴، شماره‌ی ۱ (پیاپی ۱۱)، صص ۲۴۳-۲۵۴.
- آلگونه‌جونقانی، مسعود. (۱۳۹۵). «بررسی انسجام غیرساختاری در غزلی از حافظ». *جستارهای زبانی*، دوره‌ی ۷، شماره‌ی ۴، صص ۲۹-۵۷.
- اخلاقی، اکبر. (۱۳۷۷). *تحلیل ساختاری منطق‌الطیر عطار*. اصفهان: فردا.
- ایشانی، طاهره. (۱۳۹۳). «تحلیل مقایسه‌ای عوامل انسجام متن در دو غزل حافظ و سعدی و تأثیر آن بر انسجام متن». *زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء*، سال ۸، شماره‌ی ۱۰، صص ۹-۳۵.
- پالمر. فرانک رابرت. (۱۳۸۱). *نگاهی تازه به معناشناسی*. ترجمه‌ی کوروش صفوی، تهران: مرکز.
- پورنامداریان، تقی؛ ایشانی، طاهره. (۱۳۸۹). «تحلیل انسجام و پیوستگی در غزلی از حافظ با رویکرد زبان‌شناسی نقش‌گرا». *دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی*، سال ۱۸، شماره‌ی ۶۷، صص ۷-۴۳.
- ترسک، رابرت لارنس. (۱۳۸۰). *مقدمات زبان‌شناسی*. ترجمه‌ی فریار اخلاقی، تهران: نی.
- سعدی. (۱۳۸۱). *کلیات سعدی*. براساس تصحیح و طبع شادروان محمدعلی فروغی، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: دوستان.

شفیعی کدکنی. محمدرضا. (۱۳۸۳). موسیقی شعر. تهران: آگاه.
صفوی، کوروش. (۱۳۸۳). درآمدی بر معنی شناسی. تهران: سوره‌ی مهر.
عباسی، محمود و همکاران. (۱۳۹۵). «انسجام واژگانی در متن سوررئالیستی بوف کور بر پایه‌ی نظریه‌ی هالیدی و حسن». جستارهای زبانی، شماره‌ی ۳۴، صص ۲۸۳-۳۰۸.
لطفی پورساعدی، کاظم. (۱۳۷۱). «درآمدی به سخن کاوی». زبان شناسی، سال ۹، شماره‌ی ۱، صص ۹-۳۹.

_____ (۱۳۸۷). درآمدی به اصول و روش ترجمه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

موحد، ضیاء. (۱۳۷۸). سعدی. تهران: طرح نو.
مهاجر، مهران؛ نبوی، محمد. (۱۳۷۶). به سوی زبان شناسی شعر، رهیافتی نقش گرا. تهران: مرکز.

نوروزی، حامد؛ غلامحسین زاده، غلامحسین. (۱۳۸۸). «نقش عوامل ربط زمانی در انسجام». کاوش نامه، سال ۱۰، شماره‌ی ۱۹، صص ۹۷-۱۲۲.
یاحقی، محمدجعفر؛ فلاحی، محمدهادی. (۱۳۸۹). «انسجام متنی در غزلیات سعدی و بیدل دهلوی و مقایسه‌ی ده غزل سعدی و ده غزل بیدل». نشر پژوهی ادب فارسی، شماره‌ی ۲۴، صص ۳۲۷-۳۴۶.

Halliday. & R. Hasan. (1976). *Cohesion in English*. London: Longman.
Halliday. M. AN. (1985). *introduction to Functional Grammar*, London: Edward Arnold.